

بیانیه‌ی حزب کمونیست

بختکی بر اروپا چنگ انداخته است- بختک کمونیسم. تمام نیروهای اروپای کهن، پاپ و تزار، مترنیخ و گیزو*، رادیکال‌های فرانسه و پلیس مخفی‌های آلمان، در اتحادی مقدس گرد آمده اند تا این بختک را از اروپا برانند.

کجاست حزب مخالفی که رقبای صاحب قدرتش بدان بر چسب کمونیستی نزده باشند؟ کجاست اپوزیسیونی که به نوبه خود داغ تهمت کمونیسم را بر احزاب پیشرفته‌تر اپوزیسیون و نیز دشمنان مرتجع خود نزده باشد؟ از این حقیقت دو نتیجه بدست می‌آید:

۱- تمام قدرت‌های اروپا به این زودی پذیرفته‌اند که کمونیسم خود یک قدرت است.

۲- اکنون زمان آن در رسیده است که کمونیست‌ها آشکارا و در برابر چشم همه‌ی جهانیان، نظریات، هدف‌ها و تمایلات خود را منتشر کرده، قصه کودکانه‌ی بختک کمونیسم را از طریق بیانیه‌ی‌ای از طرف خود حزب، نقش بر آب کنند. برای تحقق این هدف، کمونیست‌های ملیت‌های مختلف در لندن گرد آمده، طرح بیانیه‌ی زیر را ریخته‌اند تا در زبان‌های انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ایتالیایی، فنلاندی، و دانمارکی انتشار یابد.

* Metternich, Guizet

۱

بورژواها و پرولتارها*

تاریخ تمام جوامعی که تاکنون وجود داشته**، تاریخ مبارزات طبقاتی است. آزاده و بنده، خاص و عام، ارباب و رعیت، استادکار*** و شاگرد، خلاصه ظالم و مظلوم پیوسته در برابر یکدیگر صف آرائی کرده، به کشمکش، گاه مخفی و گاه آشکار، بیوقفه، ادامه داده اند؛ کشمکش که یا به تجدید سازمان انقلابی سراسر جامعه انجامیده یا به انهدام جمعی طبقات متخاصم.

* - غرض از بورژوازی عبارتست از طبقه ی سرمایه داران جدید، صاحبان وسائل تولید اجتماعی و کارفرمایان کار مزدگیر. غرض از پرولتاریا طبقه ی کارگران مزدگیر جدید است که چون از خود هیچگونه وسیله تولید ندارد مجبور شده که برای ادامه ی زندگی به فروش نیروی کار تن در بدهد. (حاشیه انگلس بر چاپ انگلیسی در سال ۱۸۸۸).

** - غرض تمام تاریخ مکتوب است. در سال ۱۸۴۷، ما قبل تاریخ جامعه و سازمان اجتماعی پیش از تاریخ ضبط شده، بکلی ناشناس مانده بود. از آنزمان تاکنون هاکس تازن Haxthausen وجود مالکیت جمعی زمین را در روسیه کشف کرده است. ماورر Maurer ثابت کرده است که مالکیت جمعی زمین آن پایه اجتماعی است که از آن کلیه نژادهای توتانیک Teutonic در طول تاریخ آغاز کرده اند و بتدریج این نکته روشن شده است که اجتماعات روستائی، شکل ابتدائی جامعه را در همه جا از هند تا ایرلند تشکیل داده و یا هنوز تشکیل می دهد. مورگان Morgan با کشف درخشان خود از ماهیت واقعی عشیره Gens و رابطه ی آن با قبیله Tribe سازمان درونی این جامعه ی کمونیستی ابتدائی را در شکل مشخص خود روشن کرد. با انهدام این جوامع ابتدائی، اجتماع شروع می کند به منشعب شدن به طبقات جدا و سرانجام متخاصم. من کوشیده ام در کتاب منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، روند انهدام این جوامع را نشان بدهم. (حاشیه انگلس بر چاپ دوم انگلیسی ۱۸۸۸).

*** - استادکار صنف، یعنی یک عضو کامل صنف، یعنی استادکاری در داخل صنف و نه رئیس صنف. (حاشیه انگلس بر چاپ انگلیسی ۱۸۸۸).

در اعصار اولیه تاریخ، تقریباً در همه جا، به تقسیم بندی پیچیده ی اجتماع به صنوف مختلف، و درجه بندی چندین لایه ای از مقامات اجتماعی بر می خوریم. در روم باستان خواص داریم، سرکردگان قشون، عوام و بردگان؛ در قرون وسطی اربابان فنودال داریم، تیول ها، استادکاران، شاگردان، تازه کاران، و رعایا؛ و تقریباً در همه این طبقات، باز، به درجه بندی های فرعی تر بر می خوریم.

جامعه ی جدید بورژوانی، که از میان ویرانه های جامعه ی فنودالی سر بر کشیده، تخصصات طبقاتی را کنار نگذاشته است. این جامعه فقط موفق شده است که طبقات جدید، شرایط جدید ستم کاری و اشکال جدید مبارزه را جانشین طبقات، شرایط و اشکال کهنه بکند.

با وجود این عصر ما، یعنی بورژوازی، دارای ویژگی بارز است خاص خود: این عصر تخصصات طبقاتی را تسهیل کرده است. بطور کلی جامعه، بیش از پیش، به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، یعنی به دو طبقه ی بزرگ که مستقیماً رویاروی یکدیگر ایستاده اند، تقسیم می شود: این دو طبقه عبارتند از بورژوازی و پرولتاریا. از میان رعایای قرون وسطی، شهرنشینان آزاد شده ی نخستین شهرها برخاستند. از میان این شهرنشینان، نخستین عناصر بورژوازی پدیدار شدند.

کشف آمریکا، دور زدن کشتی ها به دور دماغه ی (امید)، زمینی بکر در اختیار بورژوازی نوپا گذاشت. بازارهای هند شرقی و چین، استعمار آمریکا، تجارت با مستعمرات، افزایش عمومی وسائل مبادله و افزایش کالاها، تجارت، دریانوردی، و صنعت را تحرکی بی سابقه داد و از همین راه عنصر انقلابی، جامعه ی متزلزل فنودالی را از رشد سریع برخوردار کرد.

دستگاه فنودالی صنعت که در سایه ی آن تولید صنعتی در انحصار صنوف در بسته بود، دیگر تقاضاهای روزافزون بازارها جدید را بر طرف نمی کرد. سیستم کارگاهی* جای سیستم قبل را گرفت. استادکاران بوسیله ی طبقه ی متوسط کارگاهی به کنار

* Manufacturing

رانده شدند؛ تقسیم کار بین صنف های مختلف بهم پیوسته، در برخورد با تقسیم کار در هر کدام از کارگاه ها جداگانه، از میان رفت.

در همان زمان، بازارها به رشد خود ادامه دادند و میزان تقاضا همچنان بالا رفت. حالا دیگر حتی کارگاه هم تکافو نمی کرد. دیری نگذشت که بخار و ماشین تولید صنعتی را دگرگون کرد. جا کار کارگاهی را صنعت غول پیکر جدید، و جای طبقه ی متوسط صنعتی را میلیونرها صنعتی، رهبران ارتش های کامل صنعتی، یعنی بورژواهای جدید، گرفتند.

صنعت جدید، بازار جهانی را بوجود آورده است، بازاری که کشف آمریکا راه پیدایش آنرا هموار کرده بود. این بازار به تجارت، دریانوردی، و ارتباط از طریق خشکی، رشد فوق العاده داده است. این رشد بنوبه ی خود بر توسعه ی صنعت اثر گذاشته است؛ و به همان نسبت که صنعت، تجارت، دریانوردی و راه های آهن گسترش پیدا کردند، بورژوازی نیز رشد یافت، سرمایه ی خود را افزایش داد و هر طبقه ای را که از قرون وسطی باقی مانده بود، از صحنه ی عمل دور کرد.

به همین دلیل است که می بینیم چگونه بورژوازی جدید خود محصول یک مسیر رشدی طولانی و یک سلسله انقلاب در شیوه ها تولید و مبادله است.

هرگام در رشد بورژوازی، مقارن با یک پیشرفت سیاسی مطابق با آن گام برای آن طبقه بود. بورژوازی که در زمان تسلط اشرافیت فنودالی، خود طبقه ای ستم دیده بود و در کمون** قرون وسطانی سازمانی بود مسلح و مستقل، در جانی (مثلاً در ایتالیا و

** - "کمون" Commune نامی بود که در فرانسه شهرهای نوظهور بر خود گذاشته بودند، حتی پیش از آنکه این شهرها از زمینداران و اربابان فنودال خود، به عنوان "طبقه سوم" خودمختاری محلی و حقوقی سیاسی کسب بکنند. بطور کلی از نظر رشد اقتصادی بورژوازی، انگلستان، و از نظر رشد سیاسی، فرانسه به عنوان کشورهای نمونه انتخاب شده اند. (حاشیه انگلس بر چاپ انگلیسی ۱۸۸۸).

این نامی بود که شهرنشینان ایتالیا و فرانسه به جوامع شهری خود داده بودند، البته پس از آنکه این جوامع حقوق اولیه خودمختاری خود را از اربابان فنودال خریده، یا به چنگ آورده بودند. (حاشیه انگلس بر چاپ آلمانی ۱۸۹۰).

آلمان) جمهوری شهری مستقلی بود، و در جای دیگر (مثلاً در فرانسه) "طبقه سومی" بود که به سلطنت مالیات می پرداخت، و بعد در دوران کارگاهی در خدمت دستگاه نیمه فئودالی و یا سلطنت مطلقه، حکم پارسنگ را داشت در برابر نجبا، و در واقع، بطورکلی، پایگاه سلطنت های بزرگ بود، باری همین بورژوازی، پس از استقرار صنعت جدید و بازار جهانی، سرانجام، توانسته است در دولت انتخاباتی جدید حاکمیت سیاسی مطلق بدست آورد. قوه ی اجراییه ی دولت جدید چیزی نیست جز مجلسی برای اداره ی امور جمعی کل بورژوازی.

بورژوازی، از نظر تاریخی، نقشی فوق العاده انقلابی ایفا کرده است.

بورژوازی، هر جا که بر کل امور سوار شده، بر سراسر مناسبات فئودالی، پدرسالاری و افسانه ای، خط بطلان کشیده است. بورژوازی، با شقاوت، تمام علائق رنگین فئودالی را که انسان را برده ی "از خود بهتران طبیعی اش" می ساخت، از هم گسسته، و بین انسان و انسانی دیگر، هیچ پیوند دیگری جز پیوند منافع شخصی صرف و "پرداخت های نقدی" بی رحمانه، باقی نگذاشته است. بورژوازی، آسمانی ترین جنبه های هیجان مذهبی، شور و حرارت جوانمردی، و احساسات میتدل را، در آب های منجمد حساب های خصوصی غرق کرده است. بورژوازی، ارزش شخصی را بدل به ارزش مبادله کرده، بجای آزادی های شش دانگ شکست ناپذیر و بیشمار، تنها یک آزادی بی وجدان، یعنی آزادی تجارت را، نشانده است. در یک کلام، بجای استثماری که در زیر پرده ی اوهام مذهبی و سیاسی به عمل می آمد، بورژوازی، استنمار برهنه، بیشزمانه، مستقیم و حیوانی را نشانده است.

بورژوازی از تمام حرفه هانی که قبلاً شریف شمرده می شد و اعجاب توأم با احترام مردم را بر می انگیخت، سلب حرمت و شخصیت کرده است. بورژوازی،

پزشک، قاضی، کشیش، شاعر و دانشمند را به کار مزدبگیران* مزدور خود بدل کرده است.

بورژوازی حجاب احساساتی خانواده را از چهره ی آن برگرفته، مناسبات خانوادگی را به مناسبات پولی صرف تقلیل داده است.

بورژوازی فاش کرد که چگونه زورنمایی های خشن قرون وسطی- چیزی که مرتجعین این همه از آن ستایش می کنند- مکمل مناسب تن آسانی بی حد و حساب بود. بورژوازی نخستین عاملی است که نشان داده است فعالیت انسان چه شگفتی ها که می تواند بوجود آورد. بورژوازی عجایی پدید آورده، به مراتب برتر از اهرام مصر، کمانال های روم، و کلیساهای گوتیک؛ بورژوازی سفرهانی کرده است که تمام مهاجرت های ملل و جنگ ها را به بوته ی نسیان سپرده است^(۱).

بورژوازی نمی تواند دگرگون کردن دائمی ابزار تولید، و در نتیجه دگرگون کردن مناسبات تولید، و توأم با آنها، دگرگون کردن مناسبات کل اجتماع، به حیات خود ادامه دهد. برعکس، حفظ شیوه های کهنه ی تولید بصورت تغییر نیافته اش، اولین شرط ادامه ی حیات برای همه ی طبقات صنعتی پیش از بورژوازی بود. دگرگون سازی دائمی تولید، متلاشی کردن بی وقفه ی تمام مناسبات اجتماعی، شک و تردید پایان ناپذیر و هیجان، عصر بورژوازی را از تمام اعصار قبلی متمایز می کند. تمام مناسبات پایدار و منجمد، با سلسله تعصبات و اعتقادات قدیمی و قابل احترام خود، در برابر بورژوازی از بین می روند، و کلیه ی مناسباتی که به تازگی بوجود آمده اند، پیش از آنکه قوام بگیرند، کهنه می شوند. آنچه قرص و محکم است بدل به باد هوا می شود، آنچه مقدس است به کفر می انجامد، و بشر سرانجام مجبور است با حواس جمع، با شرایط واقعی زندگی خود، و مناسبات خود با هم نوعش، روبرو شود.

* Wage-Labourers

نیاز بورژوازی به یک بازار در حال گسترش برای محصولاتش، آنرا در سراسر کره ی خاکی تعقیب می کند. بورژوازی باید به هر سوراخ سنبه ای سر بکشد، در همه جا مستقر شود و با همه جا رابطه برقرار کند.

بورژوازی از طریق استثمار بازار جهانی، به تولید و مصرف در تمام کشورها صیغه ی * همه- جهانی داده است. برغم آه و ناله ی سوزناک مرتجعین، از زیر پای صنعت، زمین ملی را که بر آن ایستاده بود، بیرون کشیده است. تمام صنایع ملی قدیمی یا نابود شده اند و یا هر روز به نابودی کشیده می شوند. صنایع جدید، آن صنایع ملی کهن را جاکن کرده، بدور ریخته اند، و حالا برای تمام کشورهای متمدن، آشنائی با صنعت جدید، بدل به مسأله ی مرگ و زندگی شده است. این صنایع، دیگر از مواد خام بومی استفاده نمی کنند، بلکه از دورترین نقاط عالم ماده ی خام را بسوی خود جذب می کنند؛ و محصولات این صنایع، نه در یک کشور، بلکه در هر گوشه ی کره ی خاکی به مصرف می رسند. بجا نیازهای قدیمی که تولیدات یک کشور آنها را بر طرف می کرد، به نیازهای جدیدی بر می خوریم که مرتفع کردن آنها احتیاج به محصولات سرزمین ها و قلمروهای دور دست دارد. بجای عزلت گزینی محلی و ملی قدیم، و بجای بخود متکی بودن، اینک در هر گوشه ی جهان نوع تبادل و بهم پیوستگی جهانی ملل بوجود آمده است؛ و این نه تنها در قلمرو مادی، بلکه در تولید فکری نیز، حاصل شده است. آثار فکری هر کدام از ملل جهان بدل به دارائی جمعی جهانیان شده است. تک روی و تنگ نظری ملی بیش از پیش غیرممکن می گردد، و از میان ادبیات های ملی و محلی بی شمار، اینک چیزی بنام ادبیات جهانی در حال خواستن است.

بورژوازی، از طریق رشد سریع همه ی ابزار تولید و از طریق وسایل فوق العاده تسهیل شده ی ارتباطاتی، همه ی جهانیان، حتی وحشی ترین ملل را، بسوی حریم تمدن جذب می کند. قیمت ارزان کالاهای بورژوازی به مثابه توپ های سنگینی است

* Charactor

که از طریق آن همه ی دیوارهای چین در هم کوبیده می شود، که بوسیله ی آن نفرت فوق العاده سرسختانه ی وحشیان نسبت به بیگانگان سر تسلیم فرود می آورد. بورژوازی همه ی ملل جهان را به قیمت مرگ و نیستی مجبور می کند طریقه ی بورژوانی تولید را پیش گیرند؛ و آنان را مجبور می کند که آنچه را که بورژوازی تمدن می نامد، بپذیرند؛ یعنی تبدیل به بورژوا بشوند. در یک کلام، بورژوازی، جهانی می سازد به تقلید از تصویری که خود از جهان دارد.

بورژوازی، روستا را در تسلط شهرها در آورده است. توانسته است شهرهای عظیم بپا کند، جمعیت شهری را به نسبت جمعیت روستا افزایش داده، بدین ترتیب، بخش متنابهی از جمعیت را از بلاهت زندگی روستائی نجات بخشیده است. به هماغونه که روستا را تابع شهرها کرده، کشورهای وحشی و نیمه وحشی را تابع کشورهای متمدن، ملل روستائی را تابع ملل بورژوانی، شرق را تابع غرب کرده است.

بورژوازی، بیش از پیش، وضع پراکنده ی جمعیت، ابزار تولید و مالکیت را از بین می برد. بورژوازی جمعیت را متراکم کرده، ابزار تولید را متمرکز ساخته، و مالکیت را در دست عده ای محدود تمرکز داده است. نتیجه ی ضروری اینکار تمرکز یافتگی سیاسی است. ایالت های مستقل و یا ایالت های به سستی به یکدیگر پیوسته، با علائق، قوانین، حکومت ها و ضوابط مالیاتی جداگانه، گل هم شده در داخل ملت واحد، حکومت واحد، قانون واحد، منافع طبقاتی ملی واحد، مرزهای واحد و تعرفه های گمرکی واحد، اجتماع کرده اند.

بورژوازی، در عرض کمتر از صد سال سیادت خود، توانسته است نیروهای تولیدی عظیم تر و هیولائی تر از حاصل جمع همه ی نیروهای تولیدی نسل های گذشته بوجود آورد. رام شدن نیروهای طبیعت برای انسان، ماشین، بکار بردن شیمی در صنعت و کشاورزی، کشتی بخار، قطار راه آهن، تلگراف برقی، تمیز کردن قاره های بزرگ برای کشاورزی، به هم پیوستن رودخانه ها از طریق ترعه ها، و

پیدایش جماعتی که مثل قارچ از زمین سر بر می کشند- در کدام قرن، پیش از قرن ما، می شد تصور کرد که نیروهای تولیدی از این دست در آغوش کار اجتماعی نهفته باشد؟

پس می بینیم که: ابزار تولید و مبادله که بر بنیاد آنها بورژوازی خود را بر افراشت، در جامعه ی فنودالی بوجود آمده بود. در یکی از مراحل رشد این ابزار تولید و مبادله، در تحت شرایطی که جامعه ی فنودالی تولید و مبادله می کرد، سازمان کشاورزی و صنعت کارگاهی فنودالی، خلاصه، مناسبات فنودالی مالکیت، دیگر نتوانست با نیروهای تولیدی رشد کرده خود را تطبیق دهد، و به همین دلیل، تبدیل به غل و زنجیر شد. باید این زنجیرها از هم گسسته می شد؛ و چنین هم شد. رقابت آزاد، همراه با سازمان اجتماعی و سیاسی مناسب، و همراه با سلطه ی اقتصادی و سیاسی طبقه بورژوا، جای آن مناسبات فنودالی را گرفت.

اینک نهضتی مشابه در برابر چشم ما ادامه دارد. جامعه جدید بورژوانی با مناسبات تولید، مبادله، و مالکیتش، یعنی جامعه ای که ابزار تولید و مبادله ای این چنین معظم خلق کرده است، به ساحره ای می ماند که دیگر قادر نیست قدرت هائی را که بوسیله ی افسون هایش از زیر زمین فرا خوانده، کنترل کند. در طول چندین دهه گذشته، تاریخ صنعت و تجارت چیزی نبوده است جز تاریخ قیام نیروهای جدید تولید علیه شرایط جدید تولید، یعنی علیه مناسبات مالکیتی که شرایط ادامه ی حیات بورژوازی و سیادت آنرا تضمین کرده است. کافی است اشاره کنیم به بحران های بارزگانی، که بازگشت ادواری هر بار تهدید آمیزتر از پیشش، موجودیت سراسر جامعه ی بورژوانی را به بوته ی آزمایش می گذارد. در این بحران ها، نه تنها بخش عظیمی از محصولات موجود، بلکه بخشی از نیروهای تولیدی که قبلاً بوجود آمده بطور متناوب معدوم می گردد. در این بحران ها ناگهان مرض واگیری بنام تولید زیادی شیوع پیدا می کند که امکان شیوعش در اعصار قبل مضحک بنظر می آمد. جامعه ناگهان خود را در یک وضع سببیت آنی می یابد. چنین بنظر می رسد که

قحطی یا یک جنگ خانمانسوز جهانی، جریان تمام وسائل ادامه ی حیات را قطع کرده، و انگار صنعت و تجارت منهدم شده است. و چرا؟ بدلیل آنکه هم تمدن بیش از حد وجود دارد، هم ابزار ادامه ی حیات بیش از حد، و هم صنعت و تجارت بیش از حد. نیروهای تولیدی که در اختیار جامعه است، دیگر نمی تواند رشد شرایط مالکیت بورژوائی را فزونی دهد؛ بلکه برعکس، آن نیروها برای این شرایط بیش از حد قوی شده است، و این شرایط آن نیروها را به زنجیر می کشاند، و همینکه آن نیروها را این شرایط را از هم می گسلند، سراسر جامعه ی بورژوائی را دچار آشفتگی کرده، موجودیت مالکیت بورژوائی را به خطر می اندازد. شرایط جامعه بورژوائی محدودتر از آنست که ثروت تولید شده بوسیله ی آن شرایط را در دل خود جای دهد. و چگونه بورژوازی بر این بحران ها فائق می آید؟ از یکسو از طریق انهدام اجباری توده ای از نیروهای تولیدی، و از سوی دیگر از طریق تسخیر بازارهای جدید و استثمار هر چه بهتر و کامل تر بازارهای قدیمی؛ یعنی، با هموار کردن راه برای بحران های گسترده تر و ناپود کننده تر و با محدودیت کردن وسائلی که از طریق آن می توان جلو بحران ها را گرفت.

سلاح هائی که بوسیله آن بورژوازی فنودالیسم را سرنگون کرد، اکنون علیه خود بورژوازی دست بکار شده اند.

لکن نه تنها بورژوازی سلاح هائی را که منجر به مرگ خود بورژوازی خواهد شد، خلق کرده، بلکه سبب شده است انسان هائی بوجود آیند که آن سلاح ها را بدست خواهند گرفت، یعنی طبقه کارگر جدید، یعنی پرولتاریا.

بهمان نسبتی که بورژوازی، یعنی سرمایه، گسترش می یابد، پرولتاریا، یعنی طبقه ی جدید کارگر، گسترش می یابد و طبقه ای از کارگران بوجود می آید که فقط تا موقعی زنده اند که کار پیدا کنند و کار فقط موقعی پیدا می کنند که کارشان سرمایه را افزایش دهد. این کارگران، که باید خود را تکه تکه بفروشند، مثل بقیه ی اقلام

تجارتی، جزو کالا محسوب می شوند، و در نتیجه آنان نیز دستخوش تمام تغییرات مربوط به رقابت و تمام نوسانات مربوط به بازار می گردند.

به علت استفاده وسیع از ماشین و تقسیم کار، کار پرولتاریا تمام خصایص فردی خود را از دست داده، در نتیجه تمام لذت های کار از کارگر دریغ شده است. بدینوسیله کارگر تبدیل به زانده ای بر ماشین می شود و آنچه از او خواسته می شود فوت و فنی است از همه ساده تر، یکنواخت تر، و چیزی که، از همه آسان تر بدست می آید. از اینجاست که هزینه ی تولید یک کارگر تقریباً بطور کامل محدود می شود به وسائل ادامه ی حیات؛ و سائلی که او برای نگهداری خود و تکثیر نژادش بدان نیازمند است. لکن قیمت یک کالا، و به همین دلیل قیمت کار، با هزینه ی تولید آن مساویست^(۱۲). به همین دلیل به همان نسبت که کثافت و وقاحت کار بالا می رود، دستمزد پائین می آید. و از آنهم بالاتر، به همان نسبت که استفاده از ماشین و تقسیم کار بالا می رود، بار سنگین کار طاقت فرسا هم افزایش می یابد؛ خواه از طریق بالا رفتن تعداد ساعات کار و خواه از طریق بالا رفتن مقدار کار در یک زمان معین، و خواه از طریق بالا رفتن سرعت حرکت ماشین، و غیره.

صنعت جدید، کارگاه کوچک ارباب پدرسالار را بدل به کارخانه ی بزرگ سرمایه دار صنعتی کرده است. توده های کارگران انباشته در یک کارخانه، سازمانی مشابه سازمان سربازان پیدا می کنند. کارگران، به عنوان سربازهای صفر ارتش صنعتی، تحت فرمان سلسله مراتب کاملی از افسران و گروهیان ها در می آیند. کارگران نه تنها بردگان طبقه ی بورژوا و دولت بورژوائی هستند بلکه آنان هر روز و هر ساعت بوسیله ماشین، و مراقب، و از همه بالاتر بوسیله ی خود صاحب کارخانه ی بورژوا، به بردگی کشیده می شوند. این خودکامگی، هر چه آشکارتر و منفعت را هدف و مقصود خود قلمداد بکند، به همان اندازه حقیرتر، نفرت انگیزتر و دردناک تر است.

مهارت و قدرت جسمانی مورد احتیاج در کار یدی هر قدر که کمتر بشود، یعنی، هر قدر صنعت جدید پیشرفته باشد، به همان اندازه جای کار مردان را کار زنان می گیرد. تفاوت سن و جنسیت دیگر اعتبار اجتماعی مشخصی برای طبقه ی کارگر ندارد. همه ابزار کار هستند و بر حسب سن و جنسیت شان یکی ارزان تر است و دیگری یک کمی گران تر.

همین که استثمار کارگر بوسیله ی صاحب کارخانه به پایان آمد و کارگر دستمزد نقدی خود را دریافت کرد، بی درنگ سایر بخش های بورژوازی، یعنی ماجر، مغازه دار، گرو بگیر و غیره به جانش می افتند.

لایه های پائین طبقه متوسط کسبه ی خرده پا، مغازه داران، و بطور کلی کسبه ی از گود رانده شده، کارگران صنایع دستی و روستائیان باری همه ی این لایه ها، بتدریج در پرولتاریا غرق می شوند؛ اولاً، به این دلیل که سرمایه ی ناچیز آنان کفاف میزان حرکت صنعت جدید را نمی دهد و در نتیجه در رقابت با سرمایه داران بزرگ خرد و نابود می شود؛ و ثانیاً به این دلیل که مهارت تخصصی آنان در برابر شیوه های جدید تولید، ارزش و اعتبار خود را از دست می دهد. بدین ترتیب پرولتاریا از تمام طبقات مردم سرپازگیری می شود.

پرولتاریا از مراحل مختلف رشد می گذرد. از همان بدو تولد، مبارزه اش با بورژوازی آغاز می شود. در آغاز، مبارزه ی کارگران، بصورت انفرادی، و بعد به صورت کارگران یک کارخانه، و بعد بصورت کارگران یک صنف، در یک محل، علیه آن فرد بورژوا که مستقیماً استثمارشان می کند، عملی می گردد. آنان حملات خود را متوجه شرایط بورژوایی تولید نمی کنند بلکه علیه خود ابزار تولید به مبارزه می پردازند؛ آنان اجناس وارد شده را که با محصول کار آنان رقابت می کند از بین می برند، ماشین آلات را می شکنند و قطعه قطعه می کنند، کارخانه ها را به آتش می کشند و با توسل به زور می کوشند تا موقعیت از بین رفته ی کارگر قرون وسطی را از نو زنده کنند.

کارگران در این مرحله هنوز توده ی در هم جوشی را تشکیل می دهند که در سراسر کشور پراکنده اند و رقابت متقابل در میان شان تفرقه انداخته است. اگر آنان در جایی متحد شوند تا گروه های فشرده تری تشکیل بدهند، هنوز در نتیجه ی وحدت فعالانه ی خود آنان نیست، بلکه، به علت وحدت بورژوازی، یعنی طبقه ای است که برای رسیدن به هدف های سیاسی خود مجبور است تمام پرولتاریا را به حرکت در آورد و البته بورژوازی موقتاً قادر به ایجاد چنین تحرکی نیز هست. به همین دلیل در این مرحله پرولتاریا با دشمن خود نمی جنگد، بلکه با دشمنان دشمنان خود، یعنی، بازماندگان سلطنت مطلق، زمینداران، بورژوازی غیر صنعتی و خرده بورژوازی می جنگد. بدین ترتیب سراسر حرکت تاریخی متمرکز در دست بورژوازی است؛ و هر پیروزی هم که از این راه بدست آید، پیروزی برای بورژوازی است.

ولی با رشد صنعت، نه تنها بر تعداد افراد پرولتاریا افزوده می شود، بلکه پرولتاریا در توده های بزرگتری متراکم می شود، بر قدرتش افزوده می گردد؛ و پرولتاریا این قدرت را بیشتر نیز احساس می کند. منافع و شرایط مختلف زندگی در داخل صفوف پرولتاریا بیش از پیش هم سطح می گردد، به مقیاسی که ماشین تمام امتیازات کار را از بین می برد و دستمزدها را تقریباً در همه جا به یک سطح پائین و همسان تقلیل می دهد. رقابت روزافزون در میان بورژواها و بحران های تجاری ناشی از آن، دستمزدهای کارگران را دچار نوسان بیشتر می کند. کمال یابی بی وقفه ی ماشین، که با سرعت هر چه بیشتر ادامه می یابد، معاش کارگران را بیش از پیش دچار خطر می سازد، و تصادم بین فرد فرد کارگران و فرد فرد بورژواها بیش از پیش جنبه ی تصادم بین دو طبقه را بخود می گیرد. در این زمان کارگران شروع به تشکیل سازمان (اتحادیه های کارگری) در برابر بورژواها می کنند؛ آنان دست بدست هم می دهند تا سطح مزدها را بالا نگه دارند؛ انجمن های دائمی درست می کنند تا از پیش مقدمات عصیان های گاه گذاری خود را فراهم کرده باشند. و آنوقت، در این سوی و آن سوی، منازعه بدل به عصیان می شود.

که گاه کارگران پیروز می شوند، ولی پیروزی، موقتی است. ثمره ی واقعی مبارزات آنان نه در یک نتیجه ی فوری و فوری، بلکه در اتحاد روبه گسترش کارگران نهفته است. وسایل پیشرفته ی ارتباطاتی که بوسیله صنعت جدید بوجود آمده و کارگران نقاط مختلف را به یکدیگر نزدیک می کند، به ایجاد وحدت کارگران یاری می رساند. تنها به همین تماس و نزدیکی احتیاج بود تا مبارزات بیشمار محلی- همه از یک نوع- در وجود مبارزه ای طبقاتی در سطح ملی، تمرکز یابد. لکن هر مبارزه ی طبقاتی مبارزه ای سیاسی است. و آن وحدتی که شهریان قرون وسطی، با آن کوره راه هایشان، می توانستند پس از قرن ها بدان دست یابند، پرولتارهای جدید می توانند، در سایه ی راه آهن، در عرض چند سال بدست آورند.

سازمان یافتن پرولتارها بصورت یک طبقه، و سازمان یافتن متعاقب آن در یک حزب سیاسی، پیوسته از طریق رقابت بین خود کارگران، نیز دچار اشکال می شود. ولی این طبقه و این حزب پیوسته قوی تر، مستحکم تر، و نیرومندتر از پیش سر بر می آورد. پرولتاریا با استفاده از تفرقه در میان خود بورژوازی، قوه ی مقننه را مجبور می کند که منافع خاص کارگران را برسمیت بشناسد. بدین ترتیب بود که لایحه ی ده ساعت کار در انگلستان از پارلمان گذشت.

تصادمات بین طبقات جامعه ی قدیم، از راه های مختلف، مسیر رشد پرولتاریا را عموماً تسهیل می کند. بورژوازی، خود را درگیر نبردی دائمی می یابد؛ نخست با اشرافیت، بعدها با بخش هائی از خود بورژوازی، بخش هائی که منافع آنها سد راه پیشرفت صنعت شده است، و در همه حال با بورژوازی کشورهای دیگر. در تمام این نبردها بورژوازی مجبور می شود که به پرولتاریا متوسل شود، از او کمک بخواهد و بدین ترتیب پرولتاریا را به وسط گود سیاست بکشد. به همین دلیل، خود بورژوازی، عناصر تربیت سیاسی و عمومی خود پرولتاریا را در اختیار آن می گذارد؛ به عبارت دیگر، بورژوازی سلاح های لازم را برای مبارزه با بورژوازی در اختیار پرولتاریا می نهد.

علاوه بر این، همانطور که پیش از این دیدیم، بخش های کاملی از طبقات حاکمه با پیشرفت صنعت به داخل پرولتاریا رانده شده، یا دست کم از نظر شرایط زندگی، به خطر می افتند. آنان نیز عناصر جدیدی از روشنگری و پیشرفت در اختیار پرولتاریا می گذارند.

سرانجام، در مواقعی که مبارزه ی طبقاتی به ساعت محتوم خود نزدیک می شود، جریان تجزیه و تلاشی داخل صفوف طبقه ی حاکم، و در واقع در داخل گستره ی کلی جامعه ی قدیم، صبغه ای چنان قهری و درخشان بخود می گیرد که بخش کوچکی از طبقه ی حاکم خود را از کل طبقه ی حاکم تجزیه کرده، به طبقه ی انقلابی می پیوندد، طبقه ای که آینده را در ید کفایت خود دارد. به همین دلیل، به همانگونه که در مرحله ی قبل، بخشی از نجیب زادگان به بورژوازی پیوست، اکنون بخشی از بورژوازی، بویژه بخشی از اندیشه پردازان (ایدنولوگ های) بورژوا، ایدنولوگ هائی که خود را تا سطح ادراک نظری حرکت عمومی تاریخ ارتقاء داده اند، به پرولتاریا می پیوندند.

از تمام طبقاتی که امروزه، روی در روی بورژوازی ایستاده اند، تنها پرولتاریا براستی طبقه ای انقلابی است. بقیه ی طبقات در برابر صنعت جدید فاسد شده، ناپدید می گردند، پرولتاریا محصول ویژه و اساسی صنعت جدید است.

طبقه ی متوسط پانین، صاحبان کارگاه های کوچک، مغازه داران، صنعتگران، روستائیان، همه به مبارزه ی خود با بورژوازی ادامه می دهند تا به عنوان اجزاء تکه ی پاره ی طبقه ی متوسط، گلیم خود را از آب بیرون بکشند. به همین دلیل آنان نه تنها انقلابی نیستند بلکه محافظه کار هستند. بلکه از آنهم بدتر، گروهی مرتجع هستند، چرا که می کوشند گردونه ی تاریخ را به عقب بچرخانند. اگر آنان تصادفاً انقلابی باشند، تنها بخاطر آن است که عنقریب به داخل پرولتاریا رانده خواهند شد. از همین رو آنان نه از منافع امروزی خویش، بلکه از منافع آینده ی خود دفاع

می‌کنند. آنان از پایگاه خود دست می‌کشند تا خود را در اختیار پایگاه پرولتاریا قرار دهند.

"طبقه ی خطرناک"، آن تفاله ی اجتماعی، آن توده ی گنبدیده ی بی انفعال که از تحتانی ترین اقشار جامعه ی قدیم به سطح جامعه رانده شده است، ممکن است اینجا و آنجا بوسیله ی انقلاب پرولتاریائی به داخل نهضت رانده شود؛ لکن باید دانست که شرایط زندگی آن، بیشتر آنرا برای نقش مزدور رشوه بگیر توطئه ی ارتجاعی آماده می‌کند.

در شرایط پرولتاریا آنچه که بطور کلی متعلق به جامعه ی کهن است، دیگر عملاً از میان رفته است. پرولتاریا فاقد مالکیت است؛ رابطه ی او با زن و کودکان دیگر اشتراکی با روابط خانوادگی بورژوائی ندارد؛ کار صنعتی جدید، قید بندگی سرمایه ی جدید، چیزی که بطور یکسان در انگلستان، فرانسه، آمریکا و آلمان وجود دارد، کلیه ی نشانه های شخصیت ملی را از چنگ پرولتاریا در آورده است. قانون، اخلاق، مذهب، برای او چیزی جز تعصبات بورژوائی نیستند و به تعداد همین تعصبات، در پشت سر آنان، منافع بورژوائی در کمین نشسته است.

تمام طبقات پیشین، به محض کسب قدرت، می‌کوشیدند با تحمیل شرایط مالکیت خود بر سراسر جامعه، موقعیتی را که بدست آورده بودند تحکیم کنند. پرولتارها نمی‌توانند اربابان نیروهای تولیدی جامعه باشند، مگر آنکه شیوه ی قبلی مالکیت حاکم بر خود، و نیز شیوه های مالکیت حاکم بر گذشته را، ملغی بکنند. آنان از خود چیزی ندارند تا حفظ و تقویتش کنند، مأموریت آنان عبارتست از نابود کردن تمام تأمین ها و بیمه های قبلی حاکم بر مالکیت خصوصی.

تمام نهضت های تاریخی پیشین، یا نهضت های اقلیت ها هستند و یا نهضت های به نفع اقلیت ها. نهضت پرولتاریا، نهضت خودآگاه و مستقل اکثریت جامعه به نفع همان اکثریت عظیم است. پرولتاریا، این تحتانی ترین طبقه ی جامعه ی کنونی

نمی تواند تکانی بخود داده، قد بر افرازد، جز اینکه سراسر قشر حاکم و فوقانی جامعه ی رسمی جاکن شده، متلاطم گردد.

مبارزه ی پرولتاریا با بورژوازی، اگر نه از نظر محتوی، دستکم از نظر شکل، در آغاز مبارزه ای ملی است. البته پرولتاریای هر کشور باید نخست تکلیف بورژوازی خود را یکسره کند.

در ترسیم عمومی ترین مراحل رشد پرولتاریا، بحث جنگ داخلی کم و بیش مخفیانه ای را که در داخل جامعه ی موجود شعله می کشد، تا بدانجا رساندیم که این جنگ بدل به انقلاب آشکار می شود و سرنگون شدن قهری بورژوازی، زیربنای سلطه ی پرولتاریا را پی ریزی می کند.

تا اینجا، به همانگونه که دیده ایم، کلیه ی شکل های اجتماعی بر روی تخاصم طبقات ستمگر و ستمکش بنا شده است. لکن برای زورگویی به یک طبقه شرایط خاصی باید در اختیار آن طبقه گذاشته شود تا اینکه بتواند دستکم به زندگی برده وار خود ادامه دهد. رعیت، در دوران ارباب رعیتی، خود را تا سطح عضویت در کمون بالا آورد، همانطور که خرده بورژوا در زیر یوغ استبدادگری فئودالی، توانست، بهر ترتیبی شده، خود را به بورژوا بدل کند. برعکس، کارگر جدید بجای آنکه با پیشرفت صنعت قد علم بکند، هر چه بیشتر به پائین تر از سطح شرایط زندگی طبقه ی خویش رانده می شود. او بدل به یک گدا می شود و گدائی از جمعیت و ثروت هم سریعتر گسترش می یابد. و این نکته بدیهی می شود که بورژوازی دیگر صلاحیت احراز طبقه ی حاکم در جامعه را ندارد، و نمی تواند شرایط زندگی خود را به عنوان قانونی همه جاگیر به جامعه تحمیل کند. نیز معلوم می شود که بورژوازی شایسته ی حکومت نیست، چرا که نمی تواند زندگی برده را در چارچوب بردگی اش تأمین کند؛ چرا که نمی تواند مانع از این بشود که برده به آنچنان مقام نازلی تنزل کند که بورژوازی، به جای آنکه بوسیله ی آن تغذیه شود، غذای آن را فراهم کند. جامعه

دیگر نمی تواند تحت سلطه ی این بورژوازی به زندگی خود ادامه دهد: به عبارت دیگر، موجودیت بورژوازی دیگر با موجودیت جامعه سازگار نیست.

شرط اصلی برای ادامه ی حیات و سلطه ی طبقه ی بورژوا، تشکیل سرمایه و تراکم آنست، کار مزدگیر* شرط سرمایه است. کار مزدگیر انحصاراً به رقابت بین کارگران وابسته است. پیشرفت صنعت، که بورژوازی اضطراراً مروج آنست، بجای تفرقه ای که به علت رقابت بین کارگران ایجاد شده، ترکیب انقلابی ناشی از تجمع آنان را، می گذارد. به همین دلیل رشد صنعت جدید، شالوده ای را که بر اساس آن بورژوازی دست به تولید و تملک محصول می زند، از زیر پای بورژوازی بیرون می کشد. از این رو، بورژوازی چیزی که بیش از هر چیز دیگر تولید می کند، گورکنان خود بورژوازی است. سقوط بورژوازی و پیروزی پرولتاریا، بطور یکسان اجتناب ناپذیر است.

* Wage-labour